

بررسی و تحلیل اسطوره‌شناختی متلی از گویش لری بختیاری به نام «سراره پاتیشه‌ای»

مختار ابراهیمی*^۱، پروین گلی‌زاده^۲، آرش حاذق‌نژاد^۳

(دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۷ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۲۵)

چکیده

متل‌ها بخشی از ادبیات شفاهی بختیاری هستند که بسیاری از باورها، اعتقادات، آداب و رسوم، شیوه‌های زندگی، تاریخ و اسطوره‌های قومی و ملی را در بردارند. متل‌ها هنوز هم در ژرفای ناخودآگاه بخشی از مردمان روستایی و هم در دل شب‌های تاریک بر زبان تعدادی از راویان آن‌ها، حضوری فعال دارند و با داشتن جنبه‌های آموزشی و سرگرمی به زندگی آنان معنا می‌بخشند. ثبت، بررسی و تحلیل هر یک از این قصه‌های عامیانه در سراسر ایران، علاوه بر حفظ آن‌ها از خطر نابودی به توانایی‌های فرهنگی و ادبی کشور کمک می‌کند. در این جستار، متل «سراره پاتیشه‌ای» از کتاب *افسانه‌های مردم بختیاری* نوشته کتایون لیموچی انتخاب و روایت آن با تحقیق میدانی، اعتبارسنجی و تأیید شد و در ادامه از منظر ژرف‌ساخت اسطوره‌ای، بررسی و تحلیل گردید. در این متل خواهری وجود دارد که همه جانداران، چه چهارپایان، چه آدم‌های آن را به شیوه‌ای اهریمنی فرومی‌بلعد. این متل ریشه‌هایی ژرف دارد که به اساطیر ایرانی به‌ویژه دیو خشم و بوشاسب و ایزد برجسته‌ای مانند سروش، ره می‌برد.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، متل لری بختیاری، سراره پاتیشه‌ای.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)

*m.ebrahimi@scu.ac.ir

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز.

۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز.

۱. مقدمه

در فرهنگ بختیاری به همه قصه‌های شفاهی که بزرگ‌ترها با هدف آموزش و تربیت و یا سرگرمی برای کودکان روایت می‌کنند، متل گفته می‌شود و با معنا و تعریف رایج آن^۱ تفاوت دارد. به باور بختیاری‌ها، متل نوعی داستان و قصه است که از پیشینیان به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه نقل شده است. این متل‌ها افزون بر جنبه‌های سرگرمی و تعلیمی خود، بسیاری از باورها، اعتقادات، آداب و رسوم، شیوه زندگی، تاریخ و اسطوره‌های قومی و ملی را در بردارند.

در شناخت زوایای قصه‌های عامیانه که بخش مهمی از فرهنگ عامه هستند، تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است. ولادیمیر پراپ^۲ قصه‌های عامه را به دو دسته جادویی یا پریان و غیرجادویی تقسیم می‌کند. او معتقد است که داستان جادویی یا پریان در عناصر ریخت‌شناسانه خود، بیش از قصه‌های عامه غیرجادویی، عناصر اسطوره‌ای را حفظ کرده‌اند. لوی استراوس^۳ در مقاله‌ای با عنوان «ساخت و صورت؛ تأملاتی درباره اثری از ولادیمیر پراپ»^۴ بر برخی از نظریات او، تأملاتی داشت.

قصه‌ها گاهی در تکمیل برخی از تکه‌های فراموش‌شده یک اسطوره، کارگشا هستند. به اعتباری می‌توان، متل‌ها و اسطوره‌ها را دارای ریشه و خمیرمایه‌ای یکسان دانست که در تکمیل یکدیگر، فارغ از قدیم یا جدید بودن و یا اصل و فرع بودن، عمل می‌کنند. اگرچه متل‌ها به خودی خود و فارغ از دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه، روان‌شناسانه و ... دارای ارزش و اعتبار بنیادین فراوانی هستند؛ اما برای شناخت ارزش واقعی و نیز خاستگاه اصلی آن‌ها، ضروری است که مطالعه و بررسی شوند تا به سرچشمه‌های حقیقی آن‌ها که با اساطیر پیوند دارند، نزدیک شویم. در تطبیق اسطوره با افسانه‌های پریان، نباید انتظار تناظر دوه‌دو و دقیقی از تمام جزئیات را داشت؛ زیرا خلاف اساطیر، بنیاد داستان‌های پریان بر پایه تقابل‌های سست‌تر است و این داستان‌ها ویژگی‌های طبیعی و کیهان‌شناختی ندارند و منطقه‌ای، اجتماعی و اخلاقی هستند (پراپ، ۱۳۷۱: ۶۷ - ۸۲). بنابراین، تنها یافتن همسانی و پیوند در ژرف‌ساخت افسانه‌های پریان و اسطوره‌ها، مدنظر پژوهشگران است.

در این جستار، به‌طور مشخص، متل «سرازه پاتیشه‌ای» از گویش لری بختیاری، بررسی و از نظر ژرف‌ساخت اسطوره‌ای تحلیل می‌شود و نشانه‌های اساطیری از پیوند شخصیت‌های این متل یعنی خواهر آدم‌خوار با دیوان و برادر بزرگ‌تر با ایزدان تبیین می‌شود. با بررسی کتابخانه‌ای و میدانی که انجام گرفت، این متل با وجود اینکه بسیاری از راویان و حافظان خود را از دست داده است، هنوز در برخی از روستاهای بختیاری‌نشین استان خوزستان و چهارمحال بختیاری رواج دارد. اولریش مارزلف^۵ در کتاب *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*، خواهر آدم‌خوار را در بخشی با مضمون قصه‌های سحر و جادویی تیپ ۳۱۵A، طبقه‌بندی می‌کند که با وجود همسانی‌هایی در تیپ خواهر آدم‌خوار با این متل اختلاف‌هایی دارد. گویش لری بختیاری با لهجه‌های گوناگون از گویش‌های ایرانی است که در منطقه جنوب غرب ایران، رواج دارد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون هیچ پژوهشی درباره متل «سرازه پاتیشه‌ای» و با این دیدگاه انجام نشده است؛ اما آثار گوناگون در پیوند داستان‌های پریان با اسطوره‌ها نوشته شده است؛ از جمله مرتضی حیدری در مقاله‌ای با عنوان «تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در ساختار قصه ماه‌پیشانی» (۱۳۹۶)، قصه ماه‌پیشانی را بر پایه نظریه ریخت‌شناسی پراپ بررسی کرده و سپس بن‌مایه‌های اساطیری را در این قصه نشان داده است. در پژوهشی مشابه نیز آزاده وطن‌پور و کتابیون نمیرانیان با نام «ریخت‌شناسی و تحلیل اسطوره‌ای قصه عامیانه دختر و درخت کنار» (۱۳۹۱)، قصه عامیانه‌ای از بخش اوز در غرب لارستان را بر اساس روش پگاه خدیش بر پایه الگوی پیشنهادی پراپ برای قصه‌های ایرانی، ریخت‌شناسی و با رویکرد نمادشناسی اسطوره‌ای تحلیل کرده‌اند. محمود رضایی دشت ارژنه و فاطمه رزمجویی در مقاله‌ای با عنوان «نقد اسطوره‌ای دو قصه فولکلوریک منطقه دشمن‌زیاری» (۱۳۹۶)، وجود ژرف‌ساخت اسطوره‌ای را در دو قصه از منطقه دشمن‌زیاری، تحلیل کرده‌اند. پیش از آن، بهار مختاریان نیز در اثری با عنوان «الگوی پیشنهادی رده‌بندی داستان‌های پریان بر بنیاد اسطوره‌ها» (۱۳۸۶)، سعی دارد الگویی متناسب با نظریات لوی استراوس - که نقدی بر رده‌بندی داستان‌های پروپ است -

ارائه دهد تا پیوندی میان اسطوره سیاوش و داستان‌های پریان ایرانی برقرار شود. فرزانه مظفریان هم در مقاله‌ای دیگر با عنوان «اسطوره و قصه‌های عامیانه» (۱۳۹۱)، مهم‌ترین عناصر اسطوره‌ای را که در قصه‌های عامیانه نقش دارند، بررسی کرده است. البته نباید از نظر دور داشت که بسیاری از داستان‌های عامیانه از نظرگاه‌های گوناگون نقد و بررسی شده‌اند؛ از جمله علی کریمی فیروزجایی و حمیده بنیادی در مقاله «ساختار روایی داستان عامیانه "کره‌اسب سیاه" از دیدگاه نشانه معناشناسی گفتمانی» (۱۳۹۷)، داستان عامیانه کره‌اسب سیاه را بررسی کرده‌اند. فیروز آزادی و حمیدرضا رحمتی در مقاله «مضمون‌ها و ویژگی‌های متل‌های لری» (۱۳۹۲)، مضمون‌ها و ویژگی‌های چند متل کودکانه لرستانی را بررسی کرده‌اند. شب‌نم حاتم‌پور و مهرانگیز محمودی کوهی نیز در مقاله «ریخت‌شناسی قصه‌های عامیانه بختیاری بر اساس الگوی ولادیمیر پراپ» (۱۳۹۶)، ۲۴ قصه پریان بختیاری را بررسی کرده‌اند. همه این آثار می‌تواند در بردارنده نکته‌های سودمند و ارائه‌دهنده روش‌های مؤثر برای پژوهش‌های مشابه باشد.

۳. روش پژوهش

در ابتدا گزیده‌ای از متل «سراره پا تیشه‌ای» که در کتاب *افسانه‌های مردم بختیاری* نوشته کتابیون لیموچی مکتوب شده است، آورده شد. سعی بر این بود که این گزیده در بردارنده خطوط اصلی پی‌رنگ و جزئیات مهم و اساسی داستان باشد. سپس با مراجعه به گویشوران سالمند و بی‌سواد بختیاری، درستی روایت یادشده، اعتبارسنجی و تأیید شد. در ادامه به شیوه توصیفی - تحلیلی و به کمک منابع کتابخانه‌ای و با تکیه بر دو شخصیت اصلی متل، یعنی برادر بزرگ‌تر به‌عنوان قهرمان و خواهر آدم‌خوار یا همان سراره پا تیشه‌ای به‌عنوان ضد قهرمان و با یاری گرفتن از نشانه‌های درون‌متنی، دلالت‌های اسطوره‌ای این متل بازنمایانده شد.

۴. خلاصه متل سراره پا تیشه‌ای

در روستایی چهار برادر با هم و در یک خانه زندگی می‌کردند و روزگار خوبی داشتند. در روزی از روزها که برادر بزرگ‌تر می‌خواست از خانه بیرون برود، خواهرش

دوان دوان خود را به او رساند و با زبانی که از ترس و هیجان شکسته و کودکانه شده بود، گفت: «کاکا کاکا، اسبای مردم دو پا دو دست، اسب تو یک پا دو دست.» برادر بزرگ‌تر خود را به طویله رساند و با شگفتی و دلهره دید که یک پای اسبش بریده شده است؛ اما برای اینکه خواهرش بیشتر از این نترسد، گفت: «خواهر جان نگران نباش، اسب من از روز اول یک پا و دو دست داشت.» صبح روز دیگر، باز هم خواهر خود را به برادر بزرگ‌تر رساند و گفت: «کاکا! کاکا! اسبای مردم دو پا دو دست، اسب تو فقط دو دست.» مرد اسبش را دید که تنها دو دست دارد و دو پایش بریده شده‌اند.

این رخداد در روزهای دیگر نیز تکرار شد و اسب برادر بزرگ‌تر و دیگر حیوان‌های روستا، یکی‌یکی و به‌گونه‌ای مرموز، دریده و خورده می‌شدند. از آن پس کودکان روستا نیز در امان نبودند و هر روز فریاد ناله و شیون از خانه‌ای بلند می‌شد. طولی نکشید که موجود ناشناخته به سراغ زنان و مردان روستا رفت و جانشان را گرفت. ترس و وحشت عجیبی همه مردم روستا را فراگرفته بود. برادر بزرگ‌تر در اندیشه راه‌گشایی بود. او شب‌ها بیدار می‌ماند و پاسبانی می‌کرد تا بتواند موجودی را ببیند که مردم و چهارپایان روستا را تکه‌پاره می‌کند و بدون گذاشتن هیچ ردی از خود، ناپدید می‌شود. در یکی از شب‌ها که برادر بزرگ‌تر بیدار مانده بود و پاسبانی می‌داد، خواهرش را دید که از رختخواب بیرون آمد و وارد حیاط شد. خواهر پیچ‌وتابی خورد و چند لحظه بعد به موجودی عجیب تبدیل شد که سرش اره و پاهایش همانند تیشه بود. آن هیولا به سرعت وارد طویله گوسفندان شد و با پاهایش که تیشه‌ای بودند، ضرباتی مرگبار به گوسفندی زد و با سرش که شکل اره بود، تکه‌های گوشت را برید و بلعید و حتی خون‌های ریخته‌شده را لیسید و در چشم به‌هم‌زدنی به شکل نخست درآمد و در رختخوابش آرام گرفت. برادر بزرگ‌تر که باورش نمی‌شد، در حالی که حالت تهوع داشت، به‌سوی طویله رفت و با اسبی تندرو، حیران و مضطرب و پر از نفرت، روستا را ترک کرد. صبح روز بعد، سه برادر دیگر بیدار شدند و هر چه جست‌وجو کردند، برادر بزرگ‌تر را ندیدند. روستا در بهت و ترس عجیبی فرو رفته بود. طولی نکشید که از همه مردم روستا و حیوان‌هایشان، تنها سه برادر باقی ماندند. آن‌ها هر شب درها را محکم می‌بستند و کمان‌ها را به زه می‌کردند؛ اما هیچ‌وقت کسی آن موجود دلهره‌آور را

نمی‌دید. سرانجام پس از خورده شدن همه مردم و حیوان‌های روستا، نوبت به برادر سوم رسید. او نیز در خواب دریده و خورده شد. فردای آن شب، دو برادر باقی‌مانده و خواهرشان، در مرگ برادر مرده، شیون و ناله‌های بسیاری کردند. در شب‌های بعد، آن دو برادر نیز به دست سر آره پا تیشه‌ای، تکه‌پاره و بلعیده شدند.

در تمام این مدت، برادر بزرگ‌تر در روستایی دور دست، مضطرب و بهت‌زده و پر از نفرت زندگی می‌کرد و لحظه‌ای اتفاقات گذشته از خاطرش محو نمی‌شد. او به شدت نگران مردم آبادی و برادرانش بود و برای دیدنشان لحظه‌شماری می‌کرد. وی، سرانجام تصمیمش را گرفت و به سمت روستا به راه افتاد. صبح زود، وقتی به روستا رسید، همه خانه‌ها ویران بود و اثری از موجود زنده در روستا یافت نمی‌شد. او در حالی که با تعجب و نگرانی اطرافش را نگاه می‌کرد، پیرزنی زشت و ژولیده و زردرو و وحشتناک را دید که در زیر درخت بزرگ و کهن‌سالی نشسته بود. روی درخت پیر، خروسی هوشیار و مراقب، گردن به چپ و راست می‌چرخاند. پیرزن، منتظر پایین آمدن خروس بود. با دیدن مرد، خروس پیر که گویی شادمان شده باشد، گردن برافراشت و به صدا و تکاپو افتاد. انگار می‌خواست پیرزن را نشان بدهد و چیزی بگوید. خاطره برادران و مردم روستا به سرعت از ذهن برادر بزرگ‌تر گذشت. بغضی گلایش را فشرده. سر آره پا تیشه‌ای، نگاهش می‌کرد. تیر را در کمان گذاشت و زه آن را محکم کشید و تیر را رها کرد. پیرزن زوزه‌ای کشید و در دم هلاک شد. خروس از روی درخت پایین پرید و به سوی خانه صاحبش دوید (راوی، سید شیرین جان احمدپور به نقل از لیموچی، ۱۳۸۵: ۱۷۱).

روایت عیسی راد باقری از متل سر آره پا تیشه‌ای با روایت خانم احمدپور که در بالا آمد، یکسان بود. عیسی راد باقری، ۶۷ ساله و بی‌سواد از روستای پا آریو شهرستان اندیکا، هم‌اکنون در شهر مسجدسلیمان ساکن است.

۵. تحلیل عناصر اسطوره‌ای

۵-۱. تغییر جایگاه ایزد به دیو

دیوها در دوران ابتدایی که دو قوم هندوایرانی با هم و در یک مکان زندگی می‌کردند و عقاید و نظرات یکسانی داشتند، از جمله خدایان به‌شمار می‌رفتند و بین آن‌ها و اسوره

ها^۶ یا اهوره‌ها که بیشتر با جنبه معنوی زندگی سروکار داشتند، تفاوت چندانی نبود. «کلمه دیو نزد همه اقوام هندواروپایی به جز ایرانیان، هنوز همان معنای اصلی خود را که خدا باشد حفظ کرده است» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۷۱). با جدایی ایرانی‌ها، شماری از این خدایان به سبب ناهمگونی که با باورهای جدید دینی داشتند از اریکه خدایی به زیر کشیده شدند و به مرتبه دیوی و هیولایی سقوط کردند. مثلاً

در میان نام‌های خدایان میتانی به خدایی ایندره (indra) نام برمی‌خوریم. در هند نیز خدایی بزرگ به نام ایندره موجود است که از دسته دیگر خدایان هندی به نام دیوه‌ها (deva) است. در ایران، از آنجا که دیوان (اوستا: dava) از اورنگ خدایی فروافتادند، ایندره به صورت دیوی بزرگ درآمده است؛ ولی لقب او، بهرام به صورت خدایی بزرگ در ادبیات اوستایی بازمانده است (بهار، ۱۳۷۳: ۱۷).

بدین‌سان، دیوان در باور و ذهن مردمان ایرانی به رقیب و دشمن خدایان تبدیل شدند. از این دیدگاه، نسبت دیوان و خدایان در اساطیر، نسبت برادران و خواهرانی است که در یک خانواده و از یک ریشه‌اند؛ اما یک یا تعدادی از آن‌ها نزد ایرانیان به دیوی تبدیل و دشمن دیگر خدایان می‌شود. در این متل نیز، خواهر آدم‌خوار پیکرگردانی می‌کند و با خانواده خود دشمن می‌شود. نسبت خواهری سراره یا تیشه‌ای با برادران و روستاییان، رابطه‌ای تخفیف‌یافته و کوچک‌شده و تمثیلی از این نوع است.

۵-۲. جایگاه شب در متل

در این متل، دختری سعی دارد که همه اعضای خانواده، هم‌ولایتی‌ها و حتی تمام چهارپایان مفید روستا را از بین ببرد. او شب‌هنگام که همه در خواب هستند، پیکرگردانی هولناکی می‌کند و قربانیان خود را از پای درمی‌آورد و می‌بلعد. از دیدگاه نمادین و اساطیری، «شب دارای دو جنبه است؛ جنبه تاریک، جایی که کون و فساد صورت می‌گیرد و جنبه آماده‌سازی برای روز، جایی که نور زندگی از آن بیرون می‌جوشد» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۴: ۳۰). در اساطیر ایرانی زردشتی، جهان سه بخش دارد: ۱. جهان بالایی و روشن که متعلق به هرمزد است. ۲. جایگاه اهریمن در بخش زیرین و تاریک. ۳. حدفاصل این دو که فضایی خالی و همانند میدان جنگ است و دو سپاه در دو سوی آن لشکر آراسته‌اند. در بخش دوم جهان «اهریمن در تاریکی، به پس

دانشی^۸ و زدارکامگی^۹، فرو پایه بود. زدارکامگی خیم او و آن تاریکی جای [او] است که [آن را] تاریکی بیکران خوانند» (بهار، ۱۳۷۵: ۳۲).

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، اهریمن از تاریکی می‌آید و با خود تاریکی و سیاهی و شب می‌آورد. همو شباهنگام بر آتش می‌تازد، آذر یاری می‌طلبد و خروس مژده روشنایی می‌آورد. این پیشینه تاریخی و اعتقادی از شب و تاریکی در ناخودآگاه مردمان بختیاری نقش بسته است. از سویی هجوم دزدان و حیوانات وحشی برای غارت اموال و گوسفندان این قوم کوچ‌رو در شب اتفاق می‌افتد و باعث می‌شود که بختیاری‌ها با آگاهی از خطراتی که در سیاهی و تاریکی اهریمنانه شب نهفته است، با گفتن مثل بیدار بمانند و تلاش کنند که از زمان شب بکاهند. سراره پاتیشه‌ای هم که خود نیز اهریمنی است، شبانگاه پیکرگردانی می‌کند و با کالبد دیوسان، فساد و تباهی را می‌گسترده. بختیاری‌ها با استفاده از این ویژگی مثل، شب‌زنده‌داری و بیداری برای پاسبانی از مال و اموال خویش را به فرزندان خود تعلیم می‌دهند.

۳-۵. پیوند و همسانی‌های شخصیت‌های مثل سراره پاتیشه‌ای با نقش و جایگاه اساطیری ایزدان و دیوان

مثل سراره پاتیشه‌ای دارای چهار شخصیت مرد (چهار برادر)، یک خواهر (سراره پاتیشه‌ای) و یک خروس در پایان مثل است. در این مثل، سه برادر کوچک‌تر دارای نقشی کم‌رنگ و حاشیه‌ای هستند؛ اما برادر بزرگ‌تر و خواهر آدم‌خوار، شخصیت‌های اصلی و محوری دارند و تقابل اصلی هم بین این دو رخ می‌دهد. خواهر اهریمنی تلاش دارد که همه انسان‌ها و جانداران مفید را از بین ببرد و در نقطه مقابل، برادر بزرگ‌تر در راه تداوم و بقای نسل خانواده و نابودی سراره پاتیشه‌ای می‌کوشد. این کشمکش برای بقا تا انتهای داستان ادامه می‌یابد و با نابودی سراره پاتیشه‌ای پایان می‌یابد. نظر به دلایلی که در ادامه خواهد آمد، برادر بزرگ‌تر با ایزد سروش و خواهر آدم‌خوار با دیو خشم و بوشاسب دیو، پیوند و همسانی‌های فراوانی دارد.

۵-۳-۱. ایزد سروش

برای شناخت برادر بزرگ‌تر و تطبیق او با ایزدان اسطوره‌ای، شناخت ایزدی چون سروش و دشمنان او یعنی دیوانی چون بوشاسب و خشم، لازم است. «سروش در ادبیات پهلوی، واپسین امشاسپند یا ایزد است و دیو خشم که واپسین کماله دیو است، در برابر او قرار دارد» (عرب گلپایگانی، ۱۳۹۴: ۵۹). ژرف‌ساخت نام این ایزد برساخته از ریشه فعلی سرو^{۱۰} به معنی «شنیدن» است که در کاربرد عام معنی «پذیرفتن و فرمان بردن» دارد. آن‌گونه که از یسنه هات ۵۷ (سروش یشت سر شب) و نیز ویسپرد، کرده‌های دوم و سوم و ... برمی‌آید، او نخستین کسی است که آیین دینی را به جای می‌آورد. بیداری و پاسبانی از آفریدگان، مهم‌ترین خویشکاری سروش است؛ «آن نگاهبان و دیده‌بان بهروزی همه جهانیان را. آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهداری کند. آن که پس از فرو رفتن خورشید، سراسر جهان آستومند را با رزم‌افزار آخته، پاسداری کند» (ویسپرد، کرده هشتم). در جای‌جای اوستا، وقتی ذکر می‌شود از سروش به میان بیاید، از این خویشکاری او سخن می‌رود.^{۱۱} پاسداری از آتش مقدس از دیگر خویشکاری‌های اوست:

سدیگر از مینویان اردیبهشت است. او از آفرینش جهانی، آتش را به خود پذیرفت. به یاری و همکاری او آذر، سروش، بهرام و نریوسنگ داده شدند، بدان روی که در (دوران) اهریمنی آتش را (که) اندر خانه نشانده و سامان یافته است، بهرام پناه دهد، سروش پاسبانی کند ... (بهار، ۱۳۷۵: ۷۲).

به باور ایرانیان مزدیسنا، آتش دارای انواعی است و در هات ۱۷ بند ۱۱، پنج نوع آتش ستوده می‌شود: برزی سونگه: آتشی مقدس با سرچشمه‌ای آسمانی. و هوفریان: آتش غریزی در کالبد انسان و دام. اورواز یشت: آتش موجود در رستنی‌ها. واز یشت: آتش برق‌گرز تشر و کشنده دیو خشک‌سالی. سپنیش: آتش موجود در گرز مان (خانه سرود و نیایش) (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۶۰). با این توضیح، یکی از انواع آتش، و هوفریان، آتش غریزی در کالبد انسان و دام است و حفاظت از آن، نگرهانی از تداوم نسل انسان و دام را در پی دارد. تعبیر بختیاری‌ها از اجاق یا آتش، علاوه بر معنای اصلی، فرزند و به‌ویژه پسر معنا می‌دهد. جالب‌تر آنکه در باور و فرهنگ مردم قوم لر و از جمله بختیاری‌ها، به مردانی که صاحب فرزند نمی‌شوند، اجاق‌کور^{۱۲} گفته می‌شود. با

دقت در این اصطلاح، پیوند میان آتش و فرزندآوری و تخمه به خوبی دریافت می‌شود. در مال^{۱۳} و یا همان روستای این متل، تمام اهالی از یک خانواده هستند و از همه آنها، تنها برادر بزرگ‌تر زنده می‌ماند که در واقع پاسدار و میراث‌دار تخمه خانواده و ادامه‌دهنده نسل و روشن نگه‌دار اجاق خانه است. بدین ترتیب، بقای نسل و خویشکاری این ایزد در پاسداری از آفرینش‌های مزدا با دغدغه اصلی قهرمان داستان یا همان برادر بزرگ‌تر که با کشتن خواهر آدم‌خوار سعی در حفظ و بقای نسل خانواده دارد، پیوند می‌یابد.

سروش ایزدی جنگاور و پیروزمند و دشمن دیو و دروغ است. او کسی است «که با رزم‌افزایی کارساز، {دیو} خشم را زخمی خونین زند؛ آن چنان که توانایی، ناتوانی را» (ویسپرَد، کرده پنجم). برادر بزرگ‌تر نیز به همین صورت و با تیری کارساز، سراره‌ای پا تیشه‌ای را هلاک می‌کند. در پیوند نقش برادر بزرگ‌تر با سروش، همواره هر دو را می‌توان در کنار اسب و در حمایت و دلسوزی از رمه‌ها دید. برادر بزرگ‌تر از شنیدن بریده شدن پاهای اسبش، بسیار برافروخته و غمگین می‌شود. او که در آغاز دچار سرگشتگی و دلهره شده است، سوار بر اسبی تیزتک و راهوار، روستا را ترک می‌کند و با کوچ به روستایی دیگر و بازیابی خود و توانایی‌هایش، گویا در پایان متل، انسان دیگری می‌شود و پیروزمندانه و سوار بر اسب برمی‌گردد و خواهر اهریمنی خود، یعنی سراره پا تیشه‌ای را از پای درمی‌آورد. سروش نیز پشتیبان و دوستدار رمه‌هاست و از او خواسته می‌شود که: «ای سروش پارسای بُرزمند! اینک بشود که تو ستوران ما را زور دهی و ما را تندرستی بخشی که بتوانیم بدخواه را از دور دیده‌بانی کنیم و دشمن را برانیم و هم‌آورد بدخواه کینه‌ور را به یک زخم، از پای درآوریم!» (ویسپرَد، کرده یازدهم).

همسانی‌های برادر بزرگ‌تر با ایزد سروش در متل سراره پا تیشه‌ای بدین ترتیب است:

۱. مهم‌ترین صفات و خویشکاری‌های سروش، پاسبانی و نخفتن و پیروزمندی است. برادر بزرگ‌تر نیز این ویژگی‌ها را دارد؛ یعنی شب‌زنده‌دار است و تنها اوست که با پاسبانی دادن و بیدار ماندن از هویت و سرشت اصلی سراره پا

تیشه‌ای آگاه می‌شود و پیروزمند است. چون تنها اوست که می‌تواند سراره پا تیشه‌ای را شکست دهد.

۲. مشترک بودن جنسیت ایزد سروش و برادر بزرگ‌تر.

۳. سروش دشمن دیوهاست و بزرگ‌ترین دشمن او در متون گذشته، دیو خشم و بوشاسب به‌شمار می‌رود. آن‌گونه که در ادامه می‌آید، این دیوان با دشمن برادر بزرگ‌تر یعنی سراره پا تیشه‌ای، همسانی‌های بسیاری دارند.

۴. خروس به‌عنوان یار و همراه سروش در نبرد با بوشاسب، نقش و جایگاه خاصی دارد. خروس در متل مورد بحث نیز به‌گونه‌ای، نقش همراه و یاور برادر بزرگ‌تر را برعهده دارد.

۵. همانندی در چگونگی از پای درآمدن دیو خشم به دست سروش و سراره پا تیشه‌ای به دست برادر بزرگ‌تر از دیگر همسانی‌های سروش با برادر بزرگ‌تر است.

۶. همان‌گونه که سروش پشتیبان و دوستدار ستوران و به‌ویژه اسپ‌هاست، برادر بزرگ‌تر نیز دوستدار حیوان‌هاست و از آنان پشتیبانی می‌کند.

۷. پاسداری از آتش از جمله خویشکاری‌های ایزد سروش است. یکی از انواع آتش، آتش‌گریزی در وجود انسان و دام یا همان‌غریزه جنسی است که باعث بقای نسل می‌شود. دغدغه برادر بزرگ‌تر در بقای نسل و زنده ماندن یا همان روشن ماندن آتش اجاق خانه به تعبیر بختیاری‌ها، دیگر پیوند و همسانی مشترک او و ایزد سروش است.

۲-۳-۵. خروس

خروس که در پایان متل «سراره پا تیشه‌ای»، نقشی کوتاه اما برجسته دارد، در اساطیر ایرانی هم دارای جایگاهی ویژه است و به‌عنوان همکار سروش در نبرد با بوشاسب‌دیو، شناخته می‌شود. در *اوستا*، واژه خراس به معنای خروش و فریاد آمده است که نامیدن مرغ خانگی در فارسی به این نام به‌سبب خروش و فریادی است که این مرغ برمی‌آورد

(دوستخواه، ۱۳۷۰: ۹۵۶). در وندیداد فرگرد هیجدهم، بخش یکم، بند ۲۲ و ۲۳، نقش یاری‌رساننده این مرغ به سروش، به‌طور دقیق و آشکار آمده است:

در سومین پاس شب، آتش - پسر اهورامزدا - سروش پارسا را به یاری همی‌خواند و گوید: ای سروش پارسای برزومند! به یاری من بشتاب تا یکی از مردمان - پیش از آنکه «آزی» دیو آفریده بدین جا آید و با مایه هستی من بستیزد و مرا نابود کند - با دستان پاک نشسته، هیزم پاک نزد من آورد. پس آنگاه سروش پارسا مرغی را که «پرودرش»^{۱۴} نام دارد - و مردم بدزبان او را «کهرکتاس»^{۱۵} می‌خوانند - بیدار می‌کند و مرغ، بانگ برمی‌آورد و دمیدن بامداد را نوید می‌دهد.

خروس در فرهنگ مردم جهان «نمادی خورشیدی است؛ زیرا بانگ خروس طلوع خورشید را بشارت می‌دهد» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴: ۹۱). در فرهنگ یونان، خروس وقف خدایان خورشیدی و ماهی و نماد نور و آپولون است و همچنین پس از مرگ، روح مرده را راهنمایی می‌کند. خروس در اروپای شمالی، جایگاهی ویژه دارد:

هنوز هم خروس را نماد مراقبت و بیدارباشی رزم‌آورانه می‌دانند. خروس بر بلندترین شاخه زبان‌گنجشک ایگدراسیل افق را پاس می‌دهد تا وقتی دیوها، دشمن همیشگی خدایان سررسیدند، خدایان را خبر کند تا آماده حمله به آنها شوند و می‌دانیم که زبان‌گنجشک، درخت کیهانی، اصل زندگی است. خروس همان‌گونه که بر ناوک کلیساها می‌نشیند، بر نوک این درخت نشسته و پاس می‌دهد و بدین ترتیب خروس را می‌توان حامی و نگاه‌دارنده زندگی دانست (همان، ۹۴).

این مرغ در اساطیر ایرانی، نماد بیداری و بشارت‌دهنده روز و روشنایی است و همیار سروش در تقابل با بوشاسب دیو است. وجود او در پایان متل «سرا به پا تیشه‌ای»، افزون بر آنکه همسانی و پیوند میان سروش و برادر بزرگ‌تر را بیشتر می‌کند، پیوند و همسانی میان خواهر آدم‌خوار و بوشاسب دیو را نیز مستحکم می‌نماید.

۵-۳-۳. بوشاسب، دیو تنبلی و تقدیر

بوشاسب (در *اوستا* بوشیستا یا بوشیستا) دیو درازدست، یکی از دشمنان سروش است. «پهلوی: būšāsp، اوستا: būšyastā، ظاهراً به معنی آنچه پیش آمدنی است» (بهار، ۱۳۷۵: ۹۰)، «نام دیو خواب نابهنگام و اهریمنی است که غالباً با صفت درازدست و گاه

بررسی و تحلیل اسطوره‌شناختی متلی از گویش لری... مختار ابراهیمی و همکاران

با توصیف زرد^{۱۶} از او یاد می‌شود. در فرهنگ‌های فارسی، بوشاسب به معنی خواب و رؤیا آمده است» (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۹۴۹). این دیو زیان‌کاری‌های فراوانی دارد^{۱۷}؛ از جمله در بندهش یکی از تباه‌کاری‌های او چنین آمده است:

سام را گوید که بی‌مرگ بود. بدان گاه که خوار شمرد دین مزدیسنان را، ترک پسری که نُهین خوانده می‌شد، هنگامی که (سام) به خواب رفته بود، به تیری که (به‌سوی او)، به دشت پیشانسه بیفگند، بر او آن بوشاسب بد را فراز برد. میان کوه چالی افتاده است و او را برف بر زبر نشسته است (بندهش، ۱۳۹۵: ۱۲۸).

همسانی‌های سراره پا تیشه‌ای با بوشاسب دیو چنین است:

۱. همان‌گونه که بوشاسب تقدیر و سرنوشت محتوم را بر دربندان خویش تحمیل می‌کند، شرارت‌های سراره پا تیشه‌ای نیز سبب القای سستی و بی‌ارادگی به مردم حاضر در این متل می‌شود تا تسلیم و نومید، مذبح‌خانه در انتظار مرگ بنشینند و تقدیر خویش را بپذیرند؛ به‌گونه‌ای که در مقابل سراره پا تیشه‌ای، منفعل بمانند و حتی از روستا فرار نمی‌کنند.
۲. در صحنه آخر متل، خروس در کنار برادر بزرگ‌تر و در مقابل خواهر آدم‌خوار می‌ایستد و تقابل سروش و خروس را در برابر بوشاسب به ذهن می‌آورد.
۳. بوشاسب علاوه بر مادینه بودن، زردرو وصف می‌شود. سراره پا تیشه‌ای نیز در متل مادینه و زردروست.
۴. اگر وجهی دیگر از خویشکاری بوشاسب‌دیو را در نظر بگیریم که خواب نابهنگام است، مردمان روستا نیز همگی، هنگام خواب شکار می‌شوند و تنها راه زنده ماندن، بیداری و نخفتن است. برادر بزرگ‌تر هم چون بیدار می‌ماند، می‌تواند او را ببیند و بشناسد و در پایان متل شکست دهد.

۴-۳-۵. دیو خشم

بزرگ‌ترین هم‌اورد سروش، خشم، «پهلوی: xēšm، اوستا: xēšma، به‌معنای شتابان، نام دیوی است. ... او دشمن رمه‌هاست» (بهار، ۱۳۷۵: ۹۶). «در اوستا هیچ دیوی شدیدتر و شریرتر از دیو خشم دانسته نشده است. نام این دیو در بیشتر جاها با صفت «خونین

درفش» (دارای درفش خون‌آلود) همراه آمده است و او را واپسین کماله دیو و از سپاهیان اهریمن خوانده‌اند» (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۹۷۵). در بندهش آمده است که: «خشم را هفت زور باشد که آفریدگان را بدان نابود کند. کیان و یلان و به زمان خویش از آن هفت زور شش (زور را) از میان برند، یکی ماند» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۶۷). دیو خشم «مظهر سنگدلی و تبعیت است و این تبعیت را علیه آدمیان و چارپایان به کار می‌برد» (بندهش، ۱۳۵۵: ۶).

این دیو سرانجام به دست سروش، زخمی خونین زده می‌شود. در *اوستا* شرح مرگ خشم به دست سروش این‌گونه وصف می‌شود: «کسی که با رزم‌افزاری کارساز، [دیو] خشم را زخمی خونین زند؛ آن چنان که توانایی، ناتوانی را» (یسنه، هات ۵۷، کرده چهارم، بند ۱۰). خواهر آدم‌خوار نیز از برادر بزرگ‌تر، زخمی عمیق و کاری می‌گیرد و از پای درمی‌آید. به نظر می‌رسد سراره پا تیشه‌ای دیوی مرکب از دیو خشم و بوشاسب باشد.

همسانی‌های دیو خشم با سراره پا تیشه‌ای چنین است:

۱. همان‌گونه که دیو خشم دارای صفت شتابان است، سراره پا تیشه‌ای نیز شتاب و سرعت خیره‌کننده‌ای در از بین بردن موجودات زنده دارد.
۲. دیو خشم دشمن رمه‌هاست؛ درست همان‌گونه که سراره پا تیشه‌ای نیز تمایل و اشتیاق بسیاری در از بین بردن چهارپایان به‌ویژه اسب‌ها و گوسفندان دارد.
۳. همان‌گونه که سروش دیو خشم را زخمی خونین می‌زند، خواهر آدم‌خوار نیز از برادر بزرگ‌تر، زخمی عمیق و کاری می‌گیرد و از پای درمی‌آید.

۶. نتیجه

در این جستار، ریشه‌ها و پیوندهای اساطیری متل «سراره پا تیشه‌ای» در گویش لری بختیاری، از نظر اسطوره‌شناختی بررسی شد. متل در گویش لری بختیاری، نماینده بخش مهمی از ادبیات شفاهی عامه است. این داستان‌های عامیانه بازتاب هویت فرهنگی هر ملت هستند و افزون بر جنبه‌های سرگرمی، کاربرد تعلیمی فراوان آن‌ها نیز حائز اهمیت است؛ چنانچه در متل موردبحث که محل تقابل نیروهای اهورایی و اهریمنی و خیر و شر است، کردار قهرمان داستان، فضایل اخلاقی‌ای همانند بیداری،

آمادگی برای دفاع و نجات‌بخشی را به نمایش می‌گذارد و آموزش می‌دهد. شب و تاریکی از دیدگاه اساطیری، جایگاه اهریمن است. سراره پاتیشه‌ای خواهر که نماد اهریمنی است و واسطه فریب و از میان بردن مردمان اهورایی و جانوران مخلوق اوست، نیز در شب پیکرگردانی می‌کند؛ از این رو، روایت شب‌هنگام متل سبب می‌شود که فضای داستانی مؤثری به وجود آید و پیران بهتر بتوانند کودکان خود را با زندگی واقعی در متل‌های نمادین درگیر کنند و این کودکان آمادگی روبه‌رو شدن با سختی‌های زندگی را به دست آورند. شخصیت‌های این متل، چهار برادر و یک خواهر هستند که تنها برادر بزرگ‌تر و خواهر آدم‌خوار، نقش مهمی دارند. فرم داستانی متل «سراره پاتیشه‌ای» از نظر خویشتکاری شخصیت‌ها و روند داستانی، اسطوره‌های ایرانی سروش، بوشاسب و خشم را القا می‌کند. گاهی میان ایزدان و شخصیت‌های متل تناظر یک‌به‌یک برقرار می‌شود؛ چنانچه سروش خویشتکاری بیداری و پاسبانی را به جای می‌آورد و برادر بزرگ‌تر نیز بدین گونه است و سرانجام، این دو قهرمان بر دشمنان خود یعنی بوشاسب و خشم و سراره پاتیشه‌ای، پیروز می‌شوند و خاک و سرزمین خویش را از ویرانگری بیشتر، رهایی می‌بخشند. خروس نیز در پایان متل در کنار برادر بزرگ‌تر و در برابر خواهر آدم‌خوار، قرار می‌گیرد و تقابل ایزد سروش را با بوشاسب به ذهن می‌آورد.

پی‌نوشت‌ها

۱. «قصه‌ای کوتاه، ساده، موزون و عامه، گاه مقفا و بی‌معنی و دنباله‌دار است که هنگام بازی‌های کودکانه یا نقل ماجرای سرگرم‌کننده و آموزشی به کار می‌رود و اغلب بر محور کارهایی است که به یک حیوان یا شیء یا یکی از پدیده‌های طبیعت نسبت داده می‌شود» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۸۳) یا «نوع ویژه‌ای از افسانه‌های کودکان است که طی آن داستان کوتاه و ساده‌ای نقل می‌شود. ... ویژگی اصلی متل‌ها تکرار مداوم جمله‌هایی قالبی است که اجزای این جمله‌ها در هر نوبت افزایش می‌یابند. چنین تکرارهایی زمینه‌ای را برای کودک فراهم می‌کند تا برخی مفاهیم و کلمات را به‌خوبی یاد بگیرد» (جعفری (قنواتی)، ۱۳۹۴: ۳۷۳). متل در گویش لری بختیاری، قصه‌ها و افسانه‌هایی با همین تعاریف را نیز شامل می‌شود.

2. Wladimir propp

3. Lévi Strauss

۴. این مقاله را فریدون بدره‌ای در ابتدای کتاب ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان ترجمه و چاپ کرده است.

5. Ulrich Marzolph

6. Daiva

7. Asura

۸. نقصان دانش و بی‌خردی (بهار، ۱۳۷۵: ۳۹).

۹. میل به از میان بردن (همان، ۳۹).

10. sru

۱۱. از جمله: «کمر بسته به نگاهبانی آفرینش مزدا ایستاده است. آن که سر {کوبی} دیوان را، رزم‌افزاری برنده، تیز و خوب زتش، در دست گرفته، سه بار در هر روز و هر شب بدین کشور «خونیرث» درخشان درآید. زدن اهریمن ناپاک را، زدن دیو خشم خونین را، زدن دیوان مزندری را، زدن همه دیوان را» (ویسپرد، کرده سیزدهم).

۱۲. یعنی مردی که آتش اجاق خانه‌اش خاموش باشد. این اصطلاح کنایه از خانواده و مردی است که فرزند پسری ندارد که اجاقش را روشن کند و پس از مدتی، نسل آن خانواده منقرض شود. در مواردی که فرزند پسر لیاقت نداشته باشد و نتواند آبروی خانواده خود را حفظ کند، همین اصطلاح به کار برده می‌شود.

۱۳. در ساختار ایلی بختیاری‌ها که ساختار بسیار منسجمی است، کوچک‌ترین واحد اجتماعی مال نام دارد که شامل سه تا دوازده خانوار است. این خانوارها که در سیاه‌چادرهای مجزا و یا خانه‌های روستایی مستقل، ولی در کنار هم زندگی می‌کنند به یک تش (آتش) یا اولاد نام‌گذاری می‌شوند. از این منظر، پیوند واژه تش با هم‌خونی چند خانوار و ارتباط آن با نوع آتش موردنظر در این جستار نیز درخور توجه است.

۱۴. «به معنی از پیش بیننده، یعنی از پیش فروغ روز را دیده و مزده و رود آن را می‌دهد» (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۲۷۵).

۱۵. اسم صوت است و نامی زشت و ناروا که بدزبانان با آن خروس را می‌خوانند (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۱۰۳۶).

۱۶. جالب آنکه در انتهای متل، سراره پا تیشه‌ای، پیرزنی زردرو و زشت توصیف می‌شود.

۱۷. این دیو یکی از درجات مرگ است: «استویهاد، وای بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که «چون دست بر مردم مالد، بوشاسب (آید) و چون سایه افکند، تب (آید) و چون او را به چشم بیند، جان را از میان برد». او را مرگ خوانند» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۶۸).

منابع

- آزادی، فیروز و حمیدرضا رحمتی (۱۳۹۲). «مضمون‌ها و ویژگی‌های متل‌های لری». فرهنگ مردم/ایران. ش ۳۳. صص ۱۱۳-۱۳۶.

- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱). دانشنامه مزدیسنا واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت. تهران: مرکز.

بررسی و تحلیل اسطوره‌شناختی متلی از گویش لری... مختار ابراهیمی و همکاران

- بندهش هندی (۱۳۸۸). فردیناند یوستی. تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بندهش (۱۳۹۵). فرنیغ دادگی. گزارنده مهرداد بهار. تهران: توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۳). جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز.
- _____ (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران باستان. تهران: آگه.
- پراپ، ولادیمیر (۱۳۷۱). ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- جعفری (قنواتی)، محمد (۱۳۹۴). درآمدی بر فولکلور ایران. تهران: جامی.
- حاتم‌پور، شبنم و مهرانگیز محمودی کوهی (۱۳۹۶). «ریخت‌شناسی قصه‌های عامیانه بختیاری بر اساس الگوی ولادیمیر پراپ». مطالعات ایلات و عشایر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر. س ۷. ش ۲. صص ۱۱۱-۱۳۲.
- حیدری، مرتضی (۱۳۹۶). «تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در ساختار قصه ماه‌پیشانی». فنون ادبی. س ۹. ش ۱. صص ۱۴۳-۱۶۰.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰). اوستا. گزارش و پژوهش دکتر جلیل دوستخواه. چ ۱. تهران: مروارید.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۴). زبان و ادبیات عامه ایران. تهران: سمت (سازمان مطالعه و تدوین علوم انسانی دانشگاه‌ها).
- رضایی دشت ارژنه، محمود و فاطمه رزمجویی (۱۳۹۶). «نقد اسطوره‌ای دو قصه فولکلوریک منطقه دشمن‌زیاری». فرهنگ و ادبیات عامه. س ۵. ش ۱۲. صص ۲۲۱-۲۳۹.
- شوالیه، ژان و آلن گریبان (۱۳۸۴). فرهنگ نمادها. ترجمه و تحقیق سودابه فضاییلی. ج ۳ و ۴. تهران: جیحون.
- عرب گلپایگانی، عصمت (۱۳۹۴). اساطیر ایران باستان؛ جنگی از اسطوره‌ها و اعتقادات در ایران باستان. تهران: هیرمند.
- کریستنسن، آرتور (۱۳۵۵). آفرینش زیانکار در روایات ایرانی. ترجمه احمد طباطبائی. تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

- کریمی فیروزجایی، علی و حمیده بنیادی (۱۳۹۷). «ساختار روایی داستان عامیانه «کره‌اسب سیاه» از دیدگاه نشانه معناشناسی گفتمانی». فرهنگ و ادبیات عامه. س ۶. ش ۲۳. صص ۱۳۱-۱۵۰.

- لیموچی، کتایون (۱۳۸۵). افسانه‌های مردم بختیاری. تهران: پازی تیگر.
- مارزلف، اولریش (۱۳۷۶). طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: سروش.

- مختاریان، بهار (۱۳۸۶). «الگوی پیشنهادی رده‌بندی داستان‌های پریان بر بنیاد اسطوره‌ها». نامه انسان‌شناسی. س ۴. ش ۸. صص ۱۱۹-۱۳۹.

- مظفریان، فرزانه (۱۳۹۱). «اسطوره و قصه‌های عامیانه». ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی (زبان و ادبیات فارسی). د ۸. ش ۲۸. صص ۲۱۳-۲۴۷.

- وطن‌پور، آزاده و کتایون نمیرانیان (۱۳۹۱). «ریخت‌شناسی و تحلیل اسطوره‌ای قصه عامیانه دختر و درخت کنار». پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران. د ۲. ش ۱. صص ۱۶۷-۱۸۷.

Mythological Analysis of a Folk Tale (*Matal*) Entitled “*Sar Arreh- Pā Tishei*” : The Case Study of Bakhtiāri Dialect

Mokhtār Ibrahimi^{1*} Parvin Goli Zādeh² Arash Hāzegh
Nezhād³

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature – Shahid Chamrān University – Ahvāz- Iran.
2. Associate Professor of Persian Language and Literature – Shahid Chamrān University – Ahvāz- Iran.
3. Ph.D. Candidate in Persian Language and Literature- Shahid Chamrān University – Ahvāz- Iran..

Received: 26/02/2019

Accepted: 15/06/2019

Abstract

The folk tales (*Matals*) are part of the Bakhtiāri oral literature, which include many beliefs, customs, lifestyles, history and ethnic and national myths. These stories are actively present in the unconsciousness of people and belong to the language of rural population and their narrators. They have an active presence and have meaning in their educational life and entertainment. Throughout history of Iran, the recording and analysis of each of these folk tales contribute not only to protect them from the danger of destruction, but also to enhance the country's cultural and literary capacities. In this research, the authors have selected “*Sar Arreh- Pā Tishei*” folk tale (*Matal*) from *the Bakhtiāri's people myths* written by Katāyoun Limouchi. They have then analyzed and validated its narration from the viewpoint of mythical deep structure by adopting field study research methodology. In this folk tale, a sister swallows all living creature either livestock or humans in *Ahriman* way. This folk tale finds its root in Persian myths especially in Div (demon) , būšâsp and Soroush.

Keywords: Myth, Bakhtiāri folk tale, *Sar Arreh- Pā Tishei*.

*Corresponding Author's E-mail: m.ebrahimi@scu.ac.ir

